



نقد و تحلیل نسبت کتاب و سنت در نگاه اخباریان

محسن احمدآخوندی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

چکیده

وظیفه تبیین آیات الهی از رسالت‌هایی است که قرآن کریم آن را برای پیامبر برشمرده است و اهل بیت او که راسخان در علم کتابند، حاملان این رسالتند. اما برخی این رسالت را نشان از وجود اجمال و ابهام در ساحت قرآن دانسته‌اند. بدین ترتیب نقش عمده سنت، زدودن غبار ابهام از چهره قرآن است و کتاب الهی تنها از رهگذر سنت قابل فهم خواهد بود. اخباریان رهروان شاخص این نظرند. آنچه دیگران آن را ظاهر قرآن می‌خوانند از نگاه آنان، متشابه است و تدبیر و غور در آن، از مصادیق تفسیر به رأی است. این نوشتار، در مقام تحلیل و نقد این دیدگاه است. مبنای قرآن در تفهیم و تفهم و هدف نزول آن، اعجاز بیانی آن و آیاتی که قرآن را بیان و نور و مایه هدایت و شفا معرفی می‌کند و فرمان تدبیر در قرآن می‌دهد، این دیدگاه را به چالش می‌کشد و مفهوم دیگری از تبیین و تفسیر به رأی فراروی ما می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: کتاب، سنت، حدیث، تفسیر، اخباریان.

۱. استادیار، جامعة المصطفی العالمیة؛ و عضو انجمن فقه و حقوق حوزه علمیه قم، قم، ایران.

طرح مسأله

همه‌ی مسلمانان، آموزه‌های دینی خود را از قرآن و سنت، فرا می‌گیرند و از آبشخور این دو چشمه‌سار گوارا، سیراب می‌گردند. قرآن، کتابی آسمانی است که نشان الهی دارد و تعالیم خویش را محدود به حوزه‌ی خاص ندانسته، خود را «تبیان کل شیء» و هدایتگر همه‌ی جهانیان و برای همه‌ی زمان‌ها می‌داند و از سویی گواه بر حقانیت پیامبر در دعوی رسالتش و قول و فعل و تقریر آن حضرت را به عنوان سنت بر مسند حجیت می‌نشانند و به پیروی از او فرا می‌خواند. حال این پرسش مطرح است که سنت چه نقشی در کنار کتاب می‌تواند داشته باشد؟ آیا کتاب و سنت، دو منبع عمده معرفتند که در عرض یکدیگر می‌توان از آن آموخت؟ سنت در تبیین قرآن چه نقشی دارد؟ و آیا تبیین کتاب در کارکردهایی همچون تفصیل آموزه‌های کتاب و یا تخصیص و تقیید آیات خلاصه می‌گردد؟ و یا آن‌که وظیفه تبیین کتاب که قرآن آن را رسالت پیامبر دانسته است حکایتگر عدم امکان دریافت مقاصد قرآن جز از رهگذر سنت است؟ رویکردها در پاسخ به این پرسش‌ها متفاوت است و نقش‌های گوناگونی برای سنت تصویر می‌گردد. آنچه مورد اهتمام این مقال است، تبیین رویکرد اخباریان در این مجال و نقد و بررسی آن است.

نسبت کتاب و سنت در کلام اخباریان

نقش سنت در دریافت برخی از مفاهیم قرآن و تبیین دامنه مدالیل آن و ترسیم فضای نزول و مصادیق آیات، گواه بر نقش بنیادین سنت در فهم مقاصد کتاب تلقی شده است. از آن‌جا که اخباریان همچون دیگران، بر حجیت کتاب و سنت به عنوان دو منبع دین‌شناسی تأکید دارند، تمیز مرز این دیدگاه از دیگر نظریات و تشخیص رهروان آن، قدری مشکل می‌نماید؛ زیرا اخباریان نیز به وا نهادن قرآن، از ساحت فقه و استنباط معتقد نیستند، بلکه برآنند که بدون چنگ زدن به اهل بیت به تنهایی نمی‌توان به سراغ قرآن رفت و از آن بهره‌مند شد. مولی محمد امین استرآبادی در لزوم رجوع به عترت برای فهم کتاب می‌گوید: «والسرّ فیه أنّه لاسبیل إلی فهم مراد اللّٰه إلّا من جهتهم، لأنّهم عارفون بناسخه و منسوخه و الباقی علی إطلاقه و المؤلّ و غیر ذلک، دون غیرهم، خصّهم اللّٰه و التّبی بذلک» (استرآبادی، بی‌تا، ص ۱۲۸)؛ راز این امر، این است که راهی به فهم مراد خدا جز از جهت آنان وجود ندارد، چون تنها آنانند که ناسخ را از منسوخ و آیات باقی بر اطلاق خویش و آیاتی را که باید به تأویل روند و اموری این چنین را می‌شناسند. خداوند پیامبر و عترت را بدین امر مخصوص ساخته است. از این کلام چنین برمی‌آید که رجوع به سنت، تنها جهت آشنایی با تخصیص‌ها و تقییدها و تأویلات و موارد نسخ در قرآن است و پس از این آگاهی می‌توان به‌ظاهر

کتاب تمسک نمود؛ بنابراین آنان، تنها بر این امر تأکید دارند که تمسک به قرآن حتماً باید پس از فحص از قراین در سنت، صورت پذیرد؛ همان امری که مورد پذیرش دیگر دیدگاه‌هایی است که بر حجیت ظاهر قرآن، پای می‌فشرند. این امر، سبب شده است که برخی از پژوهشگران عرصه قرآن، از نسبت عدم حجیت ظاهر قرآن به اخباریان، به عنوان «نسبة خاطئة» یعنی نسبتی خطا یاد کند. (معرفت، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۷۹). اما باید توجه داشت که مبنای لزوم فحص از سنت، در دیدگاه‌های مختلف می‌تواند متفاوت باشد. برخی از کلمات اخباریان، به خوبی گویای این نکته است که قرآن، فارغ از بیانات عترت، غیرقابل فهم و آنچه به عنوان ظاهر تلقی می‌گردد، از متشابهاتی است که قرآن، پیروی از آن را دل‌مشغولی کسانی دانسته است که زنگار بر دل دارند: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ...» (آل عمران: ۷) بر این مبنا قرآن در پرتو سنت، ظهور و حجیت می‌یابد. سید نعمت الله جزایری دیدگاه اخباریان را چنین گزارش می‌کند: «أما الأخباريون - قدس الله ضرائحهم - فذهبوا إلى أن القرآن كله متشابه بالنسبة إلينا وأنه لايجوز لنا أخذ حكم منه إلا من دلالة الأخبار على بيانه»؛ اما اخباریان برآنند که همه قرآن نسبت به ما متشابه است و بر ما روا نیست که حکمی را از آن بدون آن که خبری بر آن دلالت کند، استفاده کنیم. شاید از عمده‌ترین موجبات گرایش به این دیدگاه، گمان اجمال و ابهام در ساحت بسیاری از آیات، نیازمندی فهم مقاصد کتاب به سنت است که سخن از اجمال قرآن در کلمات بسیاری، راه یافته است. مرحوم شیخ طوسی آیات قرآن را از جهت ظهور مفاد خویش چنین تقسیم می‌کند: «آیات قرآن بر چهار قسم است: دسته‌ای را فقط خدا می‌داند مانند: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ». دسته دیگر آیاتی است که همان معنای ظاهری آن اراده شده است. این دسته را تمام عرب‌زبانان درک می‌کنند مانند: «لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ». دسته سوم آیاتی است که مجمل است و ظاهر آن از مراد تفصیلی خداوند خبر نمی‌دهد مانند: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»؛ و دسته چهارم آیاتی است که الفاظ آن‌ها مشترک میان چند معنا است و بدون سخن معصوم، انتخاب یکی ممکن نیست» (شیخ طوسی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۶۰۵). شیخ یوسف بحرانی ضمن همراهی با نظر شیخ طوسی دیدگاه اخباریان را این چنین مورد نقد قرار می‌دهد: «آنچه از سخن اخباریان متأخر دریافت کردم، آنان را بین افراط و تفریط یافتم. برخی فهم قرآن را مطلقاً منع کرده‌اند، حتی فهم «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نیازمند به تفسیر اهل عصمت دانسته‌اند؛ و برخی امکان فهم قرآن را تا آن جا میسر می‌دانند که گویا خود را شریک معصومان در فهم مشکلات قرآن می‌دانند» (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۷). مفاد کتاب را در پرده اجمال و ابهام دیدن و رسالت تبیین سنت را در راستای

پرده‌برداری از مقاصد پنهان کتاب ملاحظه نمودن، موجب می‌گردد که تنها از خاستگاه حدیث در پی فهم قرآن برآییم و قرآن را از دریچه و روزنه حدیث به نظاره بنشینیم و در عمل، تأمل و تدبّر در قرآن را به کناری وا نهیم. چنین رویکردی به قرآن، سبب می‌گردد که ظاهر حدیث مورد پذیرش قرار گیرد؛ حتی اگر ظاهر قرآن آن را برنتابد. این دیدگاه وجهی برای تقدیم ظاهر کتاب بر ظاهر سنت باقی نمی‌گذارد و چه بسا موجب آن گردد که به جهت ظاهر حدیثی، ظاهر قرآن به تأویل برده شود و معنا و مصادیقی برای آیه در نظر گرفته شود که ظاهر قرآن، آن را برنمی‌تابد. در برخی تفاسیر روایی در ذیل آیه «سَتَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ» (الرحمن: ۳۱) روایاتی آمده که مراد از «ثقلان» را کتاب خدا و اهل بیت دانسته است. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۲۶۷) این روایات، علی‌رغم مخالفت آن با ظاهر و سیاق آیات سوره که از ابتدا تا پایان آن سخن از انس و جن دارد، نقل می‌شوند و یا روایتی که در تفسیر آیه قرآن «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا» واژه «بعوضة» را مثلی برای امیر مؤمنان و «ما فوقها» را مثلی برای رسول خدا می‌داند، پذیرفته می‌شود.

تبیین، به مثابه تفسیر در دیدگاه اخباریان

قرآن تبیین آیات الهی را از رسالت‌های پیامبر دانسته است. و این جایگاه، مورد پذیرش همه صاحب‌نظران است. از این جایگاه در کلمات بسیاری با عنوان تفسیر یاد شده است. اما برداشت‌ها از مفهوم تفسیر و تبیین و گستره هریک، متفاوت است؛ چنان‌که نگاه‌ها به خاستگاه نیازمندی کتاب به تفسیر و تبیین، یکسان نیست. توجه به شاکله قرآن کریم، در پرداختن به اصول کلی و عدم تعرّض به جزئیات احکام و یا قصص و نیز ژرفنایی معارف و آموزه‌های قرآن و وجود لایه‌های معنایی تودرتو گریزی جز مراجعه به سنت، باقی نمی‌گذارد. اما آیا می‌توان همه آموزه‌های سنت را در چارچوب تفسیر قرار دهیم؟ و آیا الفاظ قرآن، در تفهیم همان کلیات و معارف بنیادینی که خود عهده‌دار بیان آن است، ظاهر و گویا نیست؟ و آیا ابهامات و پیچیدگی‌هایی که در برخی از موارد ممکن است وجود یابد، با رجوع و تأمل در دیگر آیات، قابل‌رفع نخواهد بود؟ و در نهایت آنچه از آیات الهی دریافت می‌شود، حجت نیست؟ دیدگاه‌ها در پاسخ به این سؤالات، متفاوت است و هر یک نقش و جایگاه ویژه‌ای برای قرآن و سنت در نظام معرفتی اسلام ترسیم می‌کنند. اخباریان، بر آنند که زبان قرآن به گونه‌ای است که فهم آیات آن در بسیاری از موارد، بدون بهره‌مندی از تفسیر سنت، میسر نیست. تفسیر، مصدر باب تفعیل از مادّه «فسر» است که در لغت، به معنای «آشکار ساختن امر پوشیده»، «بیان»، «جدا کردن» و «اظهار معنای معقول» آمده است. (جوهری، ۱۴۰۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ذیل واژه فسر) و تفسیر بیانگر مبالغه و تلاش مضاعفی است که در

جهت ابهام‌زدایی و کشف مراد صورت می‌پذیرد. این واژه در جایی به کار می‌رود که واقعیت، مخفی و در پرده‌ای از ابهام و پوشیدگی قرار گرفته باشد. (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۱۷) از آن جا که قرآن وظیفه تبیین کتاب را از رسالت‌های پیامبر می‌شمرد، اگر تبیین را به مثابه تفسیر بینگاریم، در این نگاه، پرده‌ای از ابهام و اجمال، بر آیات الهی سایه می‌افکند که آن را نیازمند تفسیر می‌کند.

ظواهر؛ از مصادیق متشابه

برخی از اخباریان این‌گونه استدلال نموده‌اند که آنچه به عنوان ظاهر تلقی می‌گردد از متشابهات است و قرآن کریم تبعیت از متشابهات، نهی نموده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...» (آل عمران: ۷). سید صدر با توجه به این آیه آورده است: «مراد از محکمات، تنها نص کتاب است و شامل ظواهر نمی‌شوند. پس ظواهر قرآن از متشابهات اند و قرآن ما را از عمل به متشابهات، نهی کرده است.» از این بیان دوگونه برداشت می‌توان داشت. برداشت نخست آن که قرآن اگرچه به زبان عربی است و از واژگانی بهره برده است که نزد عرف مردم، در معانی خاص خود ظهور دارد و با استماع این الفاظ آن معانی در ذهن حاضر می‌شود، اما بر خلاف همه‌ی متکلمان که واژگان را در همان مدالیل تصویری خود به کار می‌برند، قرآن در روش خاص خویش، چه بسا الفاظ را در غیر مدلول تصویری استعمال کند؛ بنابراین اگر در کلمات دیگران، از طریق اصل تطابق میان مدلول تصویری و مدلول تصدیقی می‌توان با توجه به معنای موضوع له الفاظ، به معنای مستعمل فیه رهنمون شد و به مقصود متکلم در مقام استعمال راه یافت. اما در قرآن نمی‌توان از معنای موضوع له و به تعبیری از مدلول تصویری به «مدلول تصدیقی» که از آن به «مراد استعمالی» نیز یاد می‌شود، راه یافت. اگر ظواهر قرآن، متشابه خوانده شده است، مراد این است که آنچه در زبان دیگران به عنوان ظاهر تلقی می‌شود، در لسان قرآن، متشابه است و ظهور در معنایی نخواهد داشت. در این صورت، قرآن، جز نصوص آن، مجمل است و از قرآن بدون راهنمایی روایات نمی‌توان برداشتی داشت. گروهی از اخباریان، بر این نگاه تصریح دارند و آورده‌اند که قرآن بر وجه تعمیمی و به تعبیری مفهوم‌ناپذیری نسبت به اذهان مردم نازل شده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى وَجْهِ التَّعْمِیَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى أَذْهَانِ الرِّعْیَةِ» (کرکی، ۱۳۹۶ق، ص ۱۶۲) و علم به قرآن تماماً به مخاطبان واقعی آن یعنی صاحبان عصمت و طهارت اختصاص دارد.

برداشت دیگر از این بیان، این است که از ظهورات قرآن، تنها می‌توان دریافتی در حد مراد استعمالی داشت و اصل تطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی در آن جاری نیست و نمی‌توان از

طریق «مراد استعمالی» یا «مدلول تصدیقی اولی» به «مراد جدی» یا «مدلول تصدیقی ثانوی» راه یافت. در این صورت مراد اخباریان در این که ظاهر قرآن را متشابه انگاشته‌اند، این است که گرچه می‌توان به مراد استعمالی از ظاهر قرآن دست‌یافت، اما دلیلی ندارد که مراد جدی همان ظاهر باشد؛ زیرا شیوه‌ی شارع مقدس در بیان مقاصد خویش هماهنگ با دیگران نیست. چه بسا سخنی گوید که ظاهر در معنایی است، لکن معنای ظاهری در آن مدنظر نباشد. لذا تشابه در مرحله‌ی «مدلول تصدیقی ثانوی» یا «مراد جدی» حاصل می‌گردد، نه در مرحله‌ی «ظهور لفظی» و «مراد استعمالی». این دیدگاه، نافی ظهور کلام در مرحله‌ی استعمال نیست، بلکه نافی حجیت آن است. چراکه از نگاه آنان، مخاطب قرآن توده‌های مردم نیستند، بلکه دریافت‌کنندگان پیام‌های الهی تنها اهل عصمت و طهارت‌اند. برخی از استدلال‌ها و بیانات اخباریان، برداشت نخست را تأیید می‌کند. شیخ انصاری دومی‌ن دلیل بر عدم حجیت ظاهر کتاب را چنین بیان می‌کند: «اَنَا نَعْلَمُ بِطَرَوِ التَّقْيِيدِ وَ التَّخْصِیصِ وَ التَّجَوُّزِ فِی أَكْثَرِ ظَوَاهِرِ الْكِتَابِ وَ ذَلِكُ مِمَّا يَسْقُطُهَا عَنْ الظُّهُورِ»؛ علم به تحقق تخصیص و تقیید و یا اراده مجاز نسبت به اکثر ظواهر آیات الهی موجب شده است که آیات را از ظهور ساقط کنند. (انصاری، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۴۹). در این بیان، اصل ظهور واژگان قرآنی در معنایی که برای آن وضع شده‌اند، نفی شده است؛ زیرا ظهور در فضایی صورت می‌گیرد که بدانیم گوینده سخن دلالت‌های وضعی را تکیه‌گاه خویش در افاده‌ی مقاصد خود قرار داده است. ولی وقتی می‌دانیم که شیوه و روش گوینده‌ای، اعتماد بر دلالت‌های وضعی نیست و در بسیاری از موارد، معانی حقیقی واژگان را اراده نکرده است، در این صورت نمی‌توانیم دلالت وضعی واژگان را ابزاری برای دریافت معنای مقصود تصور کنیم. از استدلال دیگری که شهید صدر نقل کرده است، همین نکته استفاده می‌شود: «قرآن عمداً مجمل نازل شد تا مردم نیازمندی خویش را به وجود معصومان در بهره‌مندی از کتاب، دریابند». (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۵۷). از برخی روایاتی که علم قرآن را مختص به مخاطبان آن می‌داند و یا قرآن را جز در پرتو وجود «قیم» حجت نمی‌انگارد و از رجوع به قرآن بدون علم و فراگیری از اهل بیت باز می‌دارد، چنین دریافتی صورت گرفته است. (ر. ک: حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۸، ص ۱۲۹) این دلیل نیز حکایت از رمزگونه بودن قرآن و عدم ظهور برای آن دارد.

حجت‌انگاری ظاهر به منزله تفسیر به رأی

روایات بسیاری که در نکوهش تفسیر به رأی آمده، مستندی برای این قول قرار گرفته است. آنان تفسیر بر طبق ظواهر قرآن را بدون بهره‌گیری از سنت، تفسیر به رأی تلقی کرده‌اند (انصاری،

۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۳۹) و از این رو است که در روایاتی به صراحت از بسنده نمودن به فهم خویش از قرآن بدون مراجعه به سنت، منع نموده است. امام صادق (ع) در سرزنش مخالفان می گوید: «أَنَّهُمْ ضَرَبُوا الْقُرْآنَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَاحْتَجُّوا بِالْمُنْسُوحِ وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ النَّاسِخُ وَاحْتَجُّوا بِالْخَاصِّ وَهُمْ يَقْدَرُونَ أَنَّهُ الْعَامُّ وَاحْتَجُّوا بِأَوَّلِ الْآيَةِ وَتَرَكَوا السَّنَةَ فِي تَأْوِيلِهَا وَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى مَا يَفْتَحُ الْكَلَامَ وَإِلَى مَا يَحْتِمُهُ وَلَمْ يَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ وَمَصَادِرَهُ إِذْ لَمْ يَأْخُذُوهُ عَنْ أَهْلِهِ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا». (حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۸، ص ۱۴۸).

این روایات، در مقام انکار ظهور برای آیات قرآن نیستند، بلکه در مقام بیان عدم حجیت ظاهر کتاب بدون فحص و تتبع از سایر ادله است چه بسا از آیات الهی مفاهیمی جز معنای ظاهری اراده شده باشد. اگر تبیین آیات الهی در کنار تلاوت، به عهده پیامبر گذاشته شد، به معنای آن است که مقاصد و مراد واقعی نهفته در ورای ظواهر قرآن، قابل فهم نیست و با تلاوت قرآن به مخاطبان منتقل نمی شود. لذا پیامبر و جانشینان او به تبیین آن می پردازند و اگر روایتی از آن بزرگواران در مقام تفسیر و تبیین آیه ای رسید، ضروری است که آیه را از دریچه ی آن روایت، معنا کنیم؛ و اگر روایتی درباره آیه ای وجود نداشت و یا هم سو با معنای ظاهری بود، می توان بر طبق ظاهری که دریافت کرده ایم عمل نماییم. به هر حال، عنصر محوری در این نظریه، فهم ناپذیر بودن مرادهای واقعی معظمی از ظواهر قرآن، جز از طریق سنت است. چرا که افزون بر اجمال کتاب، برای سنت امکان تصرفات گوناگون در مفاد قرآن فراهم است. دلالت قرآن جز نصوص آن ظنی است و دلالت های ظنی، پذیرای شرح و بیان اند. بدین ترتیب، امکان تخصیص عمومات قرآن و تقیید گستره اطلاعات آن و بلکه امکان نسخ کتاب، به وسیله سنت فراهم می گردد. نقش آفرینی کتاب الهی در این رویکرد، در محدوده محکومات و ظواهری خلاصه خواهد شد که امکان تأویل آن بر طبق مفاد سنت وجود نداشته باشد و نتوان سنت را مفسر و شرحی بر آن، به شمار آورد. اگر مفاد سنت، تبیین کلی با کتاب داشته باشد، به مقتضای روایات عرضه، قابل پذیرش نخواهد بود. اما سنت همان گونه که می تواند مخصّص یا مقیّد قرآن باشد، می تواند به عنوان قرینه ای برای کتاب خدا تلقی شده، موجب حمل لفظ قرآنی بر معنای مجازی گردد و یا مایه ی ترجیح یکی از احتمالات آیه گردد. اگر چه شاهی بر آن در قرآن یافت نشود و یا قراین و سیاق آیات بر خلاف آن گواهی دهد. همه ی این نقش ها در راستای تفسیر و تبیین مراد جدی آیه تلقی می گردد سنت تنها، نمی تواند عهده دار تصرفی در کتاب شود که به نفی مفاد آیه منجر شود.

نقد دلایل اخباریان در عدم حجیت ظاهر کتاب

انکار دریافت هرگونه پیامی از آیات الهی و عدم انتقال به مفاهیم، از طریق الفاظ قرآنی به

هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست؛ زیرا این سخن، مبتنی بر این فرض است که قرآن، در مقام رساندن مقاصد و اغراض خویش، راه و رسم ویژه‌ای غیر از آنچه عقلا در میان خود دارند، برگزیده باشد و اعتماد بر دلالت‌های وضعی ظواهر واژگان را در مقام تفهیم و تفاهم آن‌گونه که عرف بر آن است، پذیرا نباشد. حال آنکه دلیلی بر انکار سیره و روش عرف عقلا از شارع مقدس نرسیده است، انکار هر شیوه و روش نافذ و رایج در میان عقلا، جز در پرتو جبهه‌گیری روشن و بیان‌های مکرر و تأکیدات بسیار شارع، جهت زایل نمودن و پیراستن جامعه از سنت‌های نهادینه‌شده در آن و استوار نمودن پایه و بنای عهدی جدید در امت امکان ندارد. حال آن‌که هیچ امری که گواه بر اقدام شارع مقدس در این زمینه باشد، وجود ندارد. اگر چنین تحول و دگرگونی عظیمی در جامعه مدنظر شارع بود متناسب با اهمیت موضوع، نشانه‌های آن در بیانات شارع ظاهر می‌گشت و در نقل تاریخ به ما می‌رسید.

استواری قرآن بر حجیت ظهور

قرآن از سنخ کلام است و هویت آن، بر اساس حجیت ظهور استوار است. لذا محال است که قرآن، مستندی برای عدم حجیت ظهور قرار گیرد. امکان‌پذیر نیست که پایه‌های ارتباط زبانی را با بیان و در قالب الفاظ و واژگان که خود از ابزارهای این ارتباطاند، متزلزل ساخت. لذا استدلال‌هایی از این دست که تمسک به ظواهر قرآنی از آن جهت، ممکن نیست که ظواهر ظنی هستند و قرآن خود از تمسک به ظن بازداشته است؛ با این اشکال اساسی مواجه است که در این استدلال، به ظاهر قرآن، تمسک شده است. حال آنکه از ظاهر قرآن نمی‌توان پیامی نسبت به حجیت و یا عدم حجیت آن دریافت نمود. از این‌رو نمی‌توان با متشابه خواندن ظواهر قرآن، برای عدم حجیت ظواهر قرآن به ظاهر آیاتی تمسک نمود که از تبعیت متشابه بازمی‌دارند.

تفسیر به رأی بیگانه از حجیت ظهور

روایات بازدارنده از «تفسیر به رأی» نمی‌تواند دلیل بر عدم امکان اخذ به ظواهر آیات باشد؛ زیرا اگر اخذ به ظاهر قرآن، تفسیر به شمار رود؛ به یقین، تفسیر به رأی بر آن صادق نیست. (خوبی، ۱۴۰۱، ص ۲۸۷) زیرا رأی وقتی به شخص خاصی نسبت داده می‌شود، ظهور در اعتقاد و دیدگاهی دارد که فرد در تلاش فکری خود آن را برگزیده است و شاید بتوان گفت شامل مواردی که عقیده فرد، برخاسته از برهانی عقلی یا مستندی نقلی است که مورد پذیرش همگان است، نمی‌شود؛ زیرا اضافه «رأی» به شخص، بیانگر دخالت دریافت‌ها و ذهنیت‌های شخصی «صاحب‌رأی» در رأی و

باور او است؛ اما آن‌جا که فردی به ظاهر کلام الهی تمسک می‌نماید بدون آن‌که اندیشه و رأی خویش را در آن اعمال دهد. عنوان «تفسیر به رأی» صادق نیست، زیرا معنای مناسبی که برای «با» در «برآیه» در این روایات می‌توان در نظر گرفت؛ یا مفهوم «سببیت» است و یا «استعانت» و یا «تعدیه» به مفعول دوم است. در صورتی که «با» به معنای سببیت باشد، مقصود آن است که مفسر به خاطر رأی خاصی که انتخاب کرده به تفسیر قرآن بپردازد و آیه را طبق آن معنا کند. روشن است که چنین مفسری، در صدد فهم و کشف مقصود خداوند نیست، بلکه در مقام تأیید دیدگاه خویش است و آیات قرآن را مستمسک خود قرار داده و سزاوار نکوهش است و اگر «با» برای استعانت باشد، همین اشکال پدید خواهد آمد که مفسر برای رسیدن به مقصد و غرض خویش، از اموری فراتر از قواعد محاوره و ادبیات عرب و قراین درونی و بیرونی کمک گرفته است و رأی شخصی خود را در این مجال دخالت داده است؛ و اگر از «با» معنای تعدیه اراده شده باشد، در این صورت، مفسر در تفسیر آیه به جای آن‌که مفاد آیه را بیان کند، آراء خود را مطرح می‌کند و میان آیه‌ی شریفه و آراء خود، «این‌همانی» برقرار می‌سازد. در این صورت نیز وی به جای فهم متن، در صدد ارائه‌ی رأی خویش بوده و چنین تفسیری مورد نکوهش است. (ر. ک: رجبی، ۱۳۸۸، صص ۵۷-۵۸). برخی از بزرگان با توجه به لزوم پردازش به استدلال‌های عقلی در حیطه‌ی معارف آورده‌اند: «محتمل است، بلکه مظنون است که تفسیر به رأی، راجع به آیات احکام باشد که دست آراء و عقول از آن کوتاه است و به صرف تعبد و انقیاد، از خزان وحی و مهابط ملائکة الله باید اخذ کرد. چنانچه اکثر روایات شریفه در این باب، در مقابل فقهای عامه که دین خدا را با عقول خود و مقایسات می‌خواستند بفهمند وارد شده است. این‌که در بعضی روایات شریفه است که: «لیس ابعده من عقول الرجال من القرآن»؛ «هیچ چیزی به اندازه عقول انسان‌ها از قرآن، دورتر نیست» (برقی، ۱۳۷۱، ص ۳۰۰؛ عیاشی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹) و هم‌چنین روایات شریفه که می‌فرماید: «دین الله لا یصاب بالعقول»؛ «با عقول انسان‌ها، دین خدا قابل سنجش نیست». شهادت می‌دهد بر این‌که مقصود «دین الله» احکام تعبدی دین است و الاً باب اثبات صانع و توحید تقدیس و اثبات معاد و نبوت، بلکه مطلق معارف، حق طلق عقول و از مختصات آن است». آقای خوبی این احتمال را در این روایات داده است: «ویحتمل أنَّ معنى التفسیر بالرأى الاستقلال فى الفتوى من غیر مراجعة الأئمة (ع). مع أنَّهم قرناء الكتاب فى وجوب التمسک ولزوم الانتهاء إليهم فإذا عمل الإنسان بالعموم أو الإطلاق الوارد فى الكتاب ولم يأخذ التخصیص أو التقیید الوارد عن الأئمة (ع) كان هذا من التفسیر بالرأى» (خوبی، ۱۴۰۱، ص ۲۸۷)؛ این احتمال وجود دارد که تفسیر به رأی همان

استقلال در فتوی بدون مراجعه به امامان معصوم باشد. در حالیکه ائمه (ع) در کتاب قرآن یکی از دو موردی هستند که رسول خدا دستور تمسک به آن دورا داده است. لذا از انسان بدون در نظر گرفتن تخصیص یا تقييد وارده از ناحیه امامان معصوم به اطلاق با عموم وارده در قرآن تمسک این عملش تفسیر به رأی است. به علاوه چنین برداشتی از تفسیر به رأی، در تضاد با آیات و روایات بسیاری است که همگان را به رجوع به کتاب فرا می خواند و به تدبّر در قرآن فرمان می دهد.

تخصیص و تقييد هماهنگ با حجيت ظهور

علم به وجود مخصّصات و مقیّدات، برای عمومات و مطلقات قرآنی و ضرورت کاربردهای مجازی واژگان با اعتماد بر قراین منفصل، دلیل دیگری بود که بر عدم امکان اعتماد به ظواهر قرآنی اقامه گردید. احتمال اراده‌ی معنایی جز معنای ظاهری در آیات الهی سبب می گردد که نتوانیم به آنچه از ظاهر آیات می فهمیم استناد ورزیم. در این استدلال، این نکته مورد غفلت واقع شده است که آنچه علم به وجود مخصّصات و مقیّدات و قراین، اقتضا می کند، این که به ظواهر قرآن، بدون جستجو از مخصّصات و مقیّدات و دیگر قراین، بسنده ننماییم، نه این که ظواهر را حجت ندانیم. ظواهر را نباید حجت منحصر بدانیم، چه بسا حجت دیگری در کنار ظاهر آیه نقش تخصیص و مقید و یا قرینه را ایفا کند. علم به حجت های دیگر این پیام را دارد که نباید همه‌ی پیام های الهی را در آنچه از ظاهر قرآن، درمی یابیم منحصر سازیم نه این که هیچ پیامی را نمی توان از قرآن دریافت کرد و بین این دو سخن، تفاوت بسیار است. حاصل آن که قرآن حجت است، اما نه حجت منحصر که جایی برای نقش آفرینی سنت باقی نماند. لذا بر اساس علمی که به وجود مخصّصات و مقیّدات در جوامع حدیثی داریم باید در جستجوی آن برآییم و پیام الهی را با دستیابی به آن ها کامل سازیم و از روایاتی در این راستا می توان بهره برد که بتوان آن ها را تکمله ای بر کتاب الهی انگاشت با مفاد کتاب الهی قابل جمع باشد این سخن در روایات نیز جاری است. علم اجمالی به وجود مخصّص و مقید در سنت، لزوم تحقیق و تلاش برای دستیابی به مخصّص و مقید را اثبات می نماید؛ و صرف احتمال وجود حجتی دیگر مانع از عمل به آنچه در دست داریم نخواهد بود. (خویی، ۱۴۰۱، ص ۲۸۹) این شیوه ای است که همه‌ی عقلا در عمل به قوانین دارند که وظیفه‌ی خود را در پی جویی همه‌ی موارد مرتبط با قانون انجام می دهند و پس از این تلاش، آنچه از قانون درمی یابند، مبنای عمل خویش قرار می دهند و به احتمال وجود ماده‌ای که بدان دسترسی نیافته اند، وقعی نمی نهند.

عدم تلازم تبیین و اجمال

آیاتی مستند این دیدگاه قرار گرفت که در آن وظیفه‌ی تبیین کتاب الهی، از شئون رسالت و پیامبر عهده‌دار امر آموزش و تعلیم قرآن معرفی شده است. آیاتی مانند: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴) و نیز: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲) گویای آن است که قرآن و یا لاقل پاره‌ای از آن نیازمند به تعلیم و تبیین است و بدون بهره‌گیری از معلّم و مبیین، نمی‌توان به مفاد آن دست یافت و این امر، حکایتگر اجمالی است که لاقل در بخشی از قرآن موجود است و در پرتو هدایتگری معصوم، پرده از روی مفاهیم آیات الهی برداشته می‌شود. اگر همه‌ی مفاهیم و پیام‌های آیات، روشن و مبیین باشد؛ وجهی برای تعلیم و تبیین پیامبر و جانشینان آن حضرت، باقی نمی‌ماند. این آیات، به‌روشنی بیانگر آنند که همگان و به تعبیر قرآن «ناس» می‌توانند از برکت تعلیم و تبیین پیامبر بهره‌مند شده، آموزه‌هایی از کتاب الهی داشته باشند؛ اما این که چنین آموزه‌هایی از هیچ طریقی و حتّی با تأمل و دقت‌ورزی‌های عقلی برای اندیشمندان و نکته‌سنگان در قرآن، قابل دریافت نباشد، قابل استفاده نیست. چنانچه بسیاری از آموزه‌ها و معارفی که از معصومان می‌آموزیم، آموزه‌هایی است که فطرت بیدار بر صحت آن گواهی می‌دهد. تبیین کتاب و تعلیم آن ملازم با اجمال آیات الهی و عدم امکان دریافت مفاد آن نیست چراکه تبیین، همواره در قبال اجمال به معنای نارسایی مفهوم و یا پیام یک‌سخن نیست، بلکه با توجه به این که آیات الهی در مقام بیان قواعد کلی و اصول زیربنایی دین و کلیاتی از شریعت است، تبیین و تعلیم کتاب در راستای بیان جزئیات و تفصیل کلیات معارف و شریعت، مفهوم می‌یابد. چنانچه تبیین لایه‌ها و سطوح عمیق‌تر قرآن که از حد محاورات عرفی بیرون و غیرقابل درک برای افراد عادی است، بخش عظیمی از آموزه‌ها و تعالیم پیامبر(ص) و اهل بیت او است. در این بخش از معارف قرآن، هم‌چون تفصیل کلیات شرایع، نیازمند به تبیین و تفسیر پیامبر و اهل بیت او هستیم، امّا این نیازمندی نه از جهت اجمال قرآن است؛ چرا که اجمال آن جا تحقق می‌یابد که کلامی در افاده‌ی مطلبی که قصد و آهنگ انتقال آن را به مخاطب دارد؛ نارسا بوده، گویای اغراض و مقاصد خویش نباشد. سیوطی می‌گوید: «مجمّل آن است که دلالتش واضح نباشد.» (سیوطی، ۱۹۷۳، ج ۲، ص ۱۸، نوع ۴۶) و به بیان دیگری آمده است: «دلالتش بین چند معنا مردد باشد و وجهی برای تعیین یا ترجیح یکی از آن‌ها نباشد.» (صبحی صالح، ۱۳۶۳، ص ۳۰۸) حال آن که در زمینه‌های پیش گفته بیان سنت در حیطه‌ای است که قرآن قصد انتقال آن را به عموم مخاطبان ندارد و بیان آن را به سنت موکول ساخته است. تفصیل کلیات قرآن امری نیست که با پرده‌برداری از اجمال واژگان

و تبیین مفهومی عبارات حاصل آید. بیانات رسا و روشن در سطح ظاهری، مفاهیم روشنی از گزاره‌ها در اختیار مخاطب قرار می‌دهد، اما این امر بیگانه از حقیقت و باطنی است که در ورای مفاهیم وجود دارد. البته در این مقام، در پی انکار راه‌یابی الفاظ مبهم و دارای احتمال‌های گوناگون در قرآن نیستیم، بلکه می‌گوییم اگر در مواردی، دریافت مفاهیم و مقاصد آیاتی مشکل می‌نماید، می‌توان با استمداد از قراین و شواهدی از قرآن، پرده‌های اجمال را کنار زد. چنانچه اجمال، ممکن است از عدم فراهم بودن مقدمات لازم در مخاطب قرآن، جهت بهره‌مندی از آن باشد. فهم قرآن، هم‌چون هر کلام دیگری منوط به برخورداری از معلومات مختلفی است که فقدان هر یک، فهم مقصود از الفاظ و عبارات را دچار ابهام ساخته و نیازمندی به تفسیر را ضروری می‌سازد. گاه فقدان آگاهی، مربوط به مفاد واژگان است و در این زمینه فاصله‌ی زمانی از عصر نزول، با توجه به امکان تغییر و تحوّل در مفاهیم واژگان در طول زمان تأثیرگذار است. ناآگاهی نسبت به ادبیات عرب و ویژگی‌های ساختارهای کلامی هم‌چون عدم بهره‌گیری از تأملات و دقت‌های عقلی در برخورد با کلام، بخصوص در مواردی که به معانی دقیق و حقایق فراحسی می‌پردازد، از مواردی است که درک پیام الهی را مشکل می‌سازد. در این موارد، منشأ و سرچشمه‌ی ابهام، عدم گویایی و نارسایی کلام الهی نیست، بلکه از ناحیه‌ی عدم صلاحیت و قابلیت‌های فهم در مخاطب است.

نقد مبانی رویکرد اخباریان

مجمelanگاری قرآن با برخی از باورهای اساسی و بنیان‌های اعتقادی، ناهماهنگ و ناسازگار است و در چارچوب شناخت و باوری که مسلمانان نسبت به قرآن کریم دارند، نمی‌گنجد و در چالش با اوصافی است که قرآن از خود ارائه می‌دهد. قرآن، در جایگاه معجزه‌ی جاودان پیامبر اکرم است که بارها با تحدی خویش، آن را به رخ مخالفان کشیده است. این امر از باورهایی است که همه‌ی مسلمانان برآنند. ارائه تبیینی استوار از این باور، با ایده‌ی مجمelanگاری قرآن سازگار نیست. قرآن بارها خود را «کتاب هدایت» خوانده است. زبان خویش را در انجام این رسالت، زبانی گویا و مبین معرفی کرده است. نیازمندی قرآن در بخش عمده‌ای از پیام‌های خویش به سنت با این اوصاف، سازگار نیست. روایاتی که از لزوم عرضه‌ی حدیث به کتاب خدا سخن می‌گویند بیانگر فهم‌پذیری دلالت‌های قرآنی است.

ناسازگاری با اعجاز قرآن

قرآن در میان قومی که سرآمد در زبان عرب بودند و با زیبایی‌ها و ظرافت‌های سخن آشنا بودند،

ظهور یافت و با آنان به همین زبان، سخن گفت و با فصاحت و شیوایی شگفت انگیزش، آنان را مجذوب عظمت خویش ساخت. تحدی قرآن و دعوت از منکران و معارضان، برای همواردی با آیات قرآن، بیانگر آن است که زبان قرآن از سنخ زبان آنان و قابل فهم برای همگان بوده است. اگر قرآن با فاهمه‌ی عمومی و ذائقه‌ی عربی، ناهم‌خوان بود و اگر زبان قرآن، زبانی گنگ و نامفهوم برای دیگران بود، تحدی به قرآن ممکن نبود. برخورد معاندان، در برابر این تحدی، شیوایی و رسایی قرآن را به وضوح روشن می‌سازد. ولید بن مغیره مخزومی، با شنیدن آیاتی از قرآن گفت: «به خدا سوگند! سخنانی که از محمد شنیدیم، نه مانند گفتار آدمیان که از سنخ کلام پریان است. به خدا سوگند! آن قدر شیوا و زیباست که کلام بلند آن، پرثمر و آیه‌ی آن، پربرکت است و این سخن، چنان برتری و بلندی می‌یابد که چیزی بر آن غلبه نخواهد یافت.» (ابن هشام، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۸۸). در روایتی امام علی بن موسی الرضا(ع)، ضمن بیان ارتباط معجزات با پیامبران با شرایط خاص جامعه‌ای که در آن به پیامبری مبعوث شده بودند، درباره ویژگی قرآن چنین می‌فرماید: «وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا فِي وَفْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهَ الْخُطْبُ وَالْكَلَامُ وَأُظْلِفَتْ لَهُ الشُّعْرُ فَأَتَاهُمُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَحُكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَأَثَبَتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ»؛ خداوند حضرت محمد(ص) را در زمانه‌ای مبعوث فرمود که سخنوری و شعر، امری رایج در میان مردم آن دوران بود. پس رسول خدا از سوی خداوند، پندها و حکمت‌هایی را بر آنان ارزانی داشت که با آن، گفتارشان را باطل نمود و حجت را بر آنان استوار ساخت.» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۴). اجمال‌گویی قرآن و نامفهومی عبارات آن، بهترین حربه‌ای بود که مخالفان و منکران قرآن می‌توانستند از آن استفاده کنند؛ اما آنان، ناتوانی خویش را در همواردی با قرآن، با سحر خواندن آن توجیه نمودند که خود، نشان‌دهنده‌ی پذیرش تأثیر شگرف قرآن بود: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ» (مدثر: ۱۸-۲۴)؛ او اندیشه کرد و سنجید پس مرگ بر او چگونه سنجید باز هم مرگش باد چگونه سنجید سپس روی در هم کشید و روی ترش کرد آنگاه پشت کرد و کبر ورزید و گفت: این جز سحری برگرفته از پیشینیان نیست.

ناسازگاری با غرض نزول قرآن

به لحاظ اعتقادی و کلامی جای تردید نیست که قرآن، برای هدایت، تربیت انسان‌ها و اصلاح باورها و رفتارهای عموم مردم نازل شده است. بر اصل هدایتگری قرآن، در آیات بسیاری تأکید شده است. قرآن گاه از گستردگی مخاطبان خود سخن می‌گوید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ

هَدَى لِلنَّاسِ» (بقره: ۱۸۵) و گاه آرمان‌ها و مقاصد خویش را در گفتگو با آنان بیان می‌کند: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده: ۱۵-۱۶)؛ نور و کتابی روشن از سوی خدا به شما روی کرده است. خداوند بدان جویندگان خوشنودی خویش را به راه‌های امن و عافیت هدایت می‌کند و به توفیق خود، آنان از تاریکی‌های به سمت نور بیرون می‌برد و به راه راست رهنمونشان می‌سازد. و گاه مسیر حرکت به سمت مقصد را استوارترین مسیر معرفی می‌نماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹)؛ این قرآن، به یقین به استوارترین و درست‌ترین راه رهنمون می‌شود. روشن است که تحقق چنین هدف متعالی برای قرآن جز از طریق برقراری ارتباط مفاهیم‌ای زبانی با مخاطبان و استخدام شیوه‌ها و اسلوب‌های آشنا برای آنان، میسر نیست. امر هدایت با تعبیر مجمل و نارسا، حاصل نمی‌گردد و سخنان گنگ و نامفهوم، نمی‌تواند راه خروج از تاریکی‌ها را به سمت نور نشان دهد. قرآن از سادگی زبان خود، برای درک و فهم توده‌ی مردم خبر می‌دهد: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (قمر: ۱۷) از ویژگی‌های هنری قرآن همین است که با بهره‌گیری از زبان توده‌ی مردم و با رعایت اصول و قواعد حاکم بر آن و با استفاده از واژگان مأنوس برای آنان در قالب عبارات و بیانی ساده، پیام آسمانی و مفاهیم بلند و فراطبیعی را بر آنان القا کرده است و دریچه‌ای از معرفت را به سوی فضای معنویت و عالم ملکوت، بر آنان گشوده است و سطح فکری و معرفتی را از حوزه‌ی طبیعت و مادّیت به عرصه‌ی معنویت و مفاهیم متعالی فراحسی تعالی بخشیده است. این ویژگی زبانی قرآن به عنوان یکی از ابعاد اعجاز بیانی آن، قابل بررسی است.

ناهمخوانی با زبان‌شناسی قرآن

قرآن کریم، در آیات متعددی به توصیف زبان خویش پرداخته است. وصف عربی یکی از اوصافی است که برای قرآن در آیات متعددی با تعبیر مختلف مطرح شده است: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (یوسف: ۲؛ طه: ۱۱۳؛ فصلت: ۳؛ شوری: ۷؛ زمر: ۲۸) و «لِسَانًا عَرَبِيًّا» (احقاف: ۱۲) و «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعراء: ۱۹۵) گرچه برخی وصف «عربی» را ناظر به لغت و گویش خاص دانسته‌اند و این آیات را تأکیدی بر هم‌زبانی قرآن با زبان قوم پیامبر انگاشته‌اند. چنانچه در آیه‌ای دیگر از هم‌زبانی هر پیامبری با قوم خویش سخن گفته است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم: ۴) اما برخی دیگر با بهره‌مندی از بیانات اهل لغت، این واژه را حکایت‌گر وضوح، فصاحت یا روشنی و روان بودن سخن، پنداشته‌اند. (اسعدی، ۱۳۸۶، ص ۵۸) خلیل بن احمد، در العین آورده است: «أعرب الرجل أفصح القول والكلام وهو عربانيّ اللسان أي فصيح»؛ «عرب

زبان‌ترین انسان، فصیح‌ترین گفتار و کلام را دارد. چنین شخصی را عربی زبان یعنی دارای زبانی فصیح گویند». ازهری نیز گوید: «فردی را که دارای زبانی گویا و فصیح باشد، عربی اللسان گویند». ابن فارس نیز می‌گوید: «العین والراء والباء أصول ثلاثه أحدها الإبانة والإفصاح والآخر النشاط وطيب النفس والثالث فساد في جسم أو عنصر فأما الأمة التي تسمى فليس ببعيد أن تكون سميت عربا من هذا القياس لأن لسانها أعرب الألسنة وبيانها أجود البيان» (ابن فارس، ۱۳۹۹، ذیل واژه عرب^۱). راغب اصفهانی در المفردات گوید: «العربی الفصیح البین من الکلام»؛ به کلام فصیح و روشن عربی گویند». شیخ طبرسی درباره‌ی معنای اعجمی آورده است: «اعجمی کسی است که فصیح و شیوا سخن نمی‌گوید، هرچند عرب باشد. در مقابل «عجمی» که به غیر عرب گفته می‌شود هرچند فصیح باشد.» (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۵۹۵)

واژه‌ی عربی در قرآن در قبال اعجمی قرار گرفته است «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلَّا نَعْلَمَ عَرَبِيًّا» (فصلت، ۴۴)؛ اگر آن را قرآنی اعجمی قرار می‌دادیم می‌گفتند چرا آیت‌ش شیوا بیان نشده است. سخنی اعجمی و گنگ با پیامبری عرب» در این آیه، عربی بودن، ملازم و قرین تفصیل در بیان و گویایی آن، معرفی شده است. در آیه‌ی ۳ سوره‌ی زخرف می‌خوانیم: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» در این آیه، تجلّی و ظهور قرآن را با زبان عربی به غایت و هدف تعقل نمودن در آن بیان کرده است. از این آیه، مرحوم علامه استفاده کرده است که کتاب به حسب موطن اصلی آن، والاتر و برتر از آن بوده است که بشر توان ادراک آن را داشته باشد. خداوند، این کتاب را به صورت قرآنی عربی، تنزل داد و این لباس را به آن پوشاند تا با آن انس گیرند و به تعقل در آن بپردازند. (طباطبایی، ۱۴۱۹، ج ۱۸، ص ۸۳۹) در این آیه، نیز میان عربی بودن و امکان اندیشه و خردورزی در قرآن، پیوند و ارتباط، برقرار شده است. سخنان گویا و فصیح قرآن می‌تواند فضا را برای تعقل و اندیشه در آن فراهم کند. گویا و رسا بودن بیان قرآن، با اوصاف و عناوینی دیگر، هم‌چون «مبین» (شعرا: ۲)، «بیان» (آل‌عمران: ۱۳۸)، «بینه» (انعام: ۱۵۷)، «تبیان کل شیء» (نحل: ۸۹) مطرح شده است و قرآن، آیات خود را «بینات» (بقره: ۹۹) و «مبینات» (نور: ۳۴) خوانده است. القاب دیگری هم‌چون «نور» (تغابن: ۸)، «برهان» (نساء: ۱۷۴)، «هدی» (بقره: ۱۸۵) نیز بیانگر روشنی و روشنگری و گویایی قرآن نسبت به مقاصد خویش

۱. کلمه‌ای با سه حرف اصلی (ع-ر-ب) چند معنا دارد: ۱) به معنای جدائی و فاصله و نظم دائم (۲) به معنای شادابی و خوش‌نفسی (۳) به معنای ازهم‌پاشیدگی و نابودی جسم. اما در مورد نامگذاری یک امت به عرب، بعید نیست از این جهت باشد که گفتار و کلام زیبایی دارد.

است. از مجموع این اوصاف، می‌توان دریافت که قرآن هم خود روشن و مبین و نور است و می‌توان حقانیت و نورانیت و برهان حق را در ساحت آن وجدان نمود و دست مبدأ حق را در آفرینش آن مشاهده کرد و هم مبین و بیانگر حقایق هستی است و در پرتو آن می‌توان حقایق را از اوهام بازشناخت و مسیر حق را یافت. این روشنگری و هدایتگری قرآن، با بهره‌مندی از زبانی گویا و روشن با سخنانی فصیح و شیوا صورت گرفته است. آیاتی نظیر «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» می‌تواند ناظر به جنبه‌ی لفظی سخن قرآن که همان فصاحت و شیوایی آن است، باشد. البته اتِّصاف قرآن به بیان، مستلزم یکسانی همه‌ی آیات الهی و معارف و آموزه‌های آن در دریافت و فهم نیست، چون بدیهی است برخی از آیات به جهت پرداختن به معارف بلند و آموزه‌های فراحسی، به آسانی قابل دریافت نیست و فهم و درک آن نیازمند به برخی تأملات و دقت‌های عقلی است. بیان بودن بدین معناست که در صورت تحصیل مقدمات لازم برای فهم مطلبی هم‌چون آشنایی با زبان و دقت‌های عقلی و نکته‌سنجی‌های لازم برای دریافت آن، بتوان پیام را از واژگان دریافت نمود. بنابراین تعبیر و الفاظ مشکل و مبهمی که ممکن است در آیات دیده شود، گاه در اثر ناآگاهی از زبان عربی است. و در مواردی تشابه آیات، نه به جهت نارسایی الفاظ است بلکه از آن جهت است که حقیقتی که این الفاظ، بیانگر آن هستند در چنگ انسان نمی‌آیند. واژگانی چون حیات، روح و مرگ اگرچه از روشن‌ترین مفاهیم به شمار می‌روند، اما از مجهول‌ترین حقایق حکایت دارند. چهل به حقیقت و تشابه در آن، ضرری به بیان بودن واژگان وارد نمی‌سازد. با توجه به این‌که فهم آیه مانند هر گزاره‌ای دیگر متوقف بر وجود آگاهی‌ها و معلومات قبلی است. رسایی و گویایی عبارات برای افراد مختلف بر اساس میزان بهره‌مندی آنان از این علوم قبلی، متفاوت خواهد بود. بدیهی است کسانی که با واژگان و ساختارهای کلامی یک‌زبان آشنا‌ترند و ظرافت‌ها و نکته‌های نهفته در گونه‌های مختلف بیانی را به خوبی درک می‌کنند و یا با منطق گفت‌وگو و درست اندیشیدن و مستدل سخن گفتن آشنا هستند یا شناخت عمیق‌تری از گوینده‌ی کلام و دغدغه‌ها و اهداف و مقاصد دارند؛ به مراتب دریافت و درک عمیق‌تر و کامل‌تری از کلام او خواهند داشت. لذا می‌توان نتیجه گرفت که بیان بودن هر متن و سخن نسبت به افراد مختلف، متفاوت است و سطح بهره‌مندی آنان، یکسان نیست. بنابراین دست‌یابی به ظهورات عمومی قرآن اگرچه برای همه‌ی آشنایان با زبان عرب و واجدان مقدمات لازم برای ایجاد مفاهمه و گفت‌وگو ممکن است و قرآن برای آنان، بیان و مبین است. اما ممکن است ابعاد و وجوه عمیق‌تری از آیات مشروط به آگاهی‌های خاص و دقت‌های ویژه و حتی طهارت و صفای باطنی باشد و بیان بودن قرآن نسبت به این وجوه معنایی، در گرو آن شرایط باشد.

با توجه به آنچه درباره‌ی نسبی بودن مفهوم «بیان» آمد، می‌توان دریافت که ابهام پاره‌ای از واژگان قرآنی برای جمعی مخاطبان قرآن و پرس‌وجو از مفاد برخی عبارات، دلیل بر اجمال قرآن نمی‌شود، بلکه نشان از عدم برخورداری برخی از مخاطبان قرآن از حدّ نصاب لازم از علوم قبلّی و معلومات پیش‌نیاز، برای فهم و درک قرآن دارد.

ناسازگاری با احادیث عرضه

احادیث بسیاری برای بازشناسی حدیث سره از ناسره، از لزوم عرضه‌ی حدیث بر کتاب، سخن رانده‌اند و موافقت کتاب و یا عدم مخالفت با آن را معیاری برای پذیرش حدیث برشمرده‌اند. موافقت مضمونی و یا عدم مخالفت با آن، از اقسام موافقت‌هایی است که از نگاه همه‌ی بزرگان فقه و اصول به دیده‌ی اعتبار نگریسته شده است. این امر، حکایت از آن دارد که آیات قرآنی از پایگاه دلّالی قوی و مستحکمی برخوردارند و مفاهیم روشن و استوار آن می‌تواند مبنایی برای سنجش حدیث قرار گیرد. اگر از آیات الهی نتوانیم بهره‌ی معرفتی داشته باشیم و مفاد و مضمون آن حجت نباشد، چگونه حدیث با استناد و تکیه بر موافقت با آن، از حجّیت برخوردار می‌گردد؟ نسبت‌سنجی روایات با کتاب و پذیرش روایاتی که نقش تخصیص و یا تقیید کتاب را ایفا می‌کنند در برابر روایاتی که در تباین کلی با کتاب هستند، منوط به فهم‌پذیری کتاب و حجیت مفاد آن است و اگر اجمال کتاب پذیرفته شود، باب تأویل کتاب به وسیله‌ی هر حدیثی حتی اگر در تباین کلی با کتاب باشد، گشوده می‌شود و روایات عرضه نقش تأثیرگذار خود را در تشخیص حدیث سره از ناسره از دست خواهند داد. افزون بر روایات عرضه، گزارش‌هایی از رویارویی اهل عصمت با برخی از کج‌روی‌ها و کج‌اندیشی‌ها در تفسیر یا تطبیق آیات وجود دارد که نشان‌دهنده اهتمام آن بزرگواران به لزوم رعایت ظواهر قرآن و عدم انحراف از آن است. هشام بن حکم نقل می‌کند که امام صادق در پاسخ شخصی که عرضه داشت: از شما نقل می‌کنند که مراد از خمر، میسر، انصاب و ازلام در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائده: ۹۰) افرادی خاص هستند؛ فرمودند: «ما كان الله ليخاطب خلقه بما لا يعلمون» (شیخ طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۹۱)؛ هرگز خداوند، خلقتش را به گونه‌ای که نفهمند، مورد خطاب قرار نمی‌دهد. چنانچه در روایتی دیگر به ابوالخطاب نوشت: «به من گزارش رسیده که تو فردی را مصداق خمر و فردی را مصداق زنا و افرادی را مراد از نماز و روزه می‌پنداری. آن چنان که گمان می‌کنی نیست. بله ریشه خیر ماییم و شاخه‌های آن طاعت خدا است و دشمنان ما ریشه شر و شاخه‌های آن معصیت خدا است.»؛ «إِلَيَّ وَرَدَ أَنَّكَ تَجْعَلُ فَرْدًا مِّصْدَاقَ الْخَمْرِ، وَ فَرْدًا مِّصْدَاقَ الزِّنَا، وَ أَوَّلِيكَ أَشْخَاصًا تَنْظُهُمْ مَثَلُ الصَّلَاةِ وَ

الصَّيَامِ، وَ لَيْسَ كَمَا تَطُنُّ. إِنَّ جُدُورَ الْخَيْرِ نَحْنُ، وَ أَغْصَانُهُ طَاعَةُ اللَّهِ، وَ أَغْدَاؤُنَا جُدُورُ الشَّرِّ، وَ أَغْصَانُهَا مَعْصِيَةُ اللَّهِ.»

نتیجه‌گیری

فهم‌پذیری و هدایت‌گری قرآن از بنیان‌های استواری است که شالوده قرآن بر آن نهاده شده است. این ویژگی زمینه را برای نقش‌آفرینی قرآن به عنوان ثقل اکبر فراهم کرده است. وجود زبان گویا و رسا و فصاحت و بلاغت فوق بشری آن و آموزه‌های بلند و معارف والا و قوانین حیات‌بخش آن، همه بر اعجاز قرآن گواهی می‌دهد و از این طریق، دعوی رسالت پیامبر را به اثبات می‌رساند و قول و فعل و تقریر او را در جایگاه حجت الهی و ثقل اصغر قرار می‌دهد. در پرتو آیات قرآن و تأکیدات آن بر پیروی و اطاعت از پیامبر و صاحبان امر هدایت است که سنت، جایگاه و منزلت رفیع خویش را در امت باز می‌یابد و حدیث و روایت آنان منبع و سرچشمه‌ای برای آموزه‌های دین می‌گردد و هماهنگی و مطابقت با قرآن شاهدهی بر صحت حدیث تلقی می‌گردد. عرضه حدیث به کتاب که سنت خود بدان فراخوانده است، در مرتبه نخست دلالتی روشن بر امکان دریافت قرآن و فهم‌پذیری آن دارد و از سویی دیگر می‌تواند در فهم مفاد حدیث کارگشا و تأثیرگذار باشد چون صدور آن از سوی راسخان در علم و حاملان علم به تأویل، موجب پیوند و ارتباطی وثیق میان قرآن و حدیث می‌گردد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن فارس، ابوالحسن احمد، معجم مقاییس اللغة، دارالفکر، ۱۳۹۹ق.
۲. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، دارالفکر للطباعة و النشر، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، السیرة النبویة، تحقیق سهیل زکار، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۴. استرآبادی، محمد امین، الفوائد المدنیة، دار النشر لأهل البيت، بی.تا.
۵. اسعدی، محمد، سایه ها و لایه ها معنایی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
۶. انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، قم، مجمع فکر الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۷. بحرانی، شیخ یوسف، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ۱۴۰۵.
۸. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۹. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ش.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دارالعلم، ۱۴۰۷ق.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تهران، مکتبة الاسلامیة، ۱۳۶۷ش.
۱۲. خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، انوار الهدی، ۱۴۰۱ق.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۱۴. رجبی، محمود و دیگران، روش شناسی تفسیر قرآن کریم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸ش.
۱۵. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، المکتبة الثقافیة، ۱۹۷۳م.
۱۶. صالح، صبحی، مباحث فی علوم القرآن، قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۳ش.
۱۷. صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الثانية، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.
۱۸. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة العلمی، ۱۴۱۹ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، مؤسسة العلمی، ۱۴۱۵ق.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ۱۴۱۳ق.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، رجال کشی، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۱۵ق.
۲۲. عیاشی سمرقندی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران، مکتبه علمیه اسلامیه، بی.تا.
۲۳. کرکی عاملی، حسین بن شهاب الدین، هداية الابرار الی طريقة الاثمة الاطهار، ۱۳۹۶ق.
۲۴. کلینی رازی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ش.
۲۵. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیش، مشهد، الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیة، ۱۳۷۷ش.